

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح بود عرض کردیم راجع به ملک بود و تفسیر و توضیحی که مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی دادند راجع به
معنای ملک.

عادتاً خب یک مقداری اش گذشت دیگر، شاید یکی دو بار هم گذشت، لکن چون دیگر حالا کتاب ایشان و رساله ایشان بناست خوانده
بشود، طبیعتاً باید عبارت ایشان تا حدی که مربوط به ما نحن فیه است روشن بشود.

ایشان چهار تا احتمال در باب ملک دادند؛ یکی اینکه مقوله باشد، یکی اینکه انتزاعی باشد، یکی اینکه جزو اعتبارات ذهنی باشد، بعد
از این سه معنا فرمودند بل التحقیق الحقیق بالتصدیق فی جمیع الوضعیات العرفیه او الشرعیه نه خصوص ملک، در جمیع احکامی که
وضعی هستند، انها موجوده بوجودها الاعتباری لا بوجودها الحقیقی.

البته عرض کردم حالا دقیقاً مراد ایشان چیست، من چون عین عبارت ایشان را می خوانیم. فعلاً چون تعبدمان به ظاهر عبارات ایشان
است حالا یک توضیحی هم بعد عرض می کنیم.

این کلمه لا بوجودها الحقیقی ایشان چون می خواهند بگویند که اشیاء دارای یک وجود حقیقی هستند، یک وجود اعتباری. این وجود
اعتباری نمادی است از آن وجود حقیقی.

بعد ایشان مثلاً ایشان این جور می گوید. مثلاً الاسد بمعنی، حذف کرده یک مقداری، الحيوان المفترس معنا لو وجد بوجوده الحقیقی
لکان فرداً من نوع الجوهر، یکی از به اصطلاح افراد و یکی از مصادیق جوهر خواهد بود.

لکنه قد اعتبر زیدا اسدا، زید را تعبیر اعتبار اسد کرده.

.....
فرید اسد بالاعتبار، حیث یعتبره المعتبر اسدا، چون معتبر آن را به معنای اسدیت به اصطلاح اعتبار کرده است. نمی فهمیم حالا مراد ایشان این است که مثلاً این که می گوئیم زید اسد، از یک معنای جوهر آن را اعتبار کردیم، مرادشان این باشد. نحوه اعتبار این است که یک

س: مجاز می شود اعتبار؟

ج: هان،

یک نحوه از وجود دارد یا به نحو جوهر یا به نحو مقولات. بعد از آن نحوه ما اعتبار می کنیم. از نحوه وجودی که دارد.

بله، بعد ایشان می فرمایند خیلی خب. بعدما احتمال دادیم دیروز که بهتر این باشد شاید مراد ایشان این باشد که در باب اعتبار، تنزیل است. تنزیل اعطاء حد شی لغیره، و این هست که این معتبر آن را به صورت اسدی می بیند. آن را اسد می بیند. یک فردی از افراد اسد می بیند. حالا به تعبیر ایشان اگر دید، اعتبار کرده از یک جوهر. شاید ایشان دلشان می خواسته که اصطلاحات،

س: این طبق آن مجاز رایج نیست، این طبق تفسیر سکاکی بیشتر می خورد به آنجا

ج: عرض کردم دیروز با اینکه باز از بحث خارج شده بودیم، عرض کردم مجاز رایج تصرف در لفظ است. رأیت اسدا یعنی رأیت زیدا. تصرف در لفظ است.

ظاهر عبارت سکاکی در آن کتاب اصلی خودش، اسمش چیست؟

س: مفتاح

ج: مفتاح چه آقا یادم رفته

س: مفتاح العلوم

ج: مفتاح العلوم

چون من اول کلام سکاکی را همین جور می فهمیدیم؛ چون مراد، دارم کتاب مفتاح را. با مراجعه ای که به کتاب مفتاح العلوم شد، ظاهرش این است که ایشان قائل هست به مجاز در اسناد. اسناد رأیت زیدا، در این مجاز. لکن اگر حرف مرحوم آقا ضیاء درست، آقای اصفهانی همین باشد که این حقیر سراپا تقصیر فهمیدیم، مجاز در مسند الیه است. نه در لفظ است و نه در اسناد. مجاز توی کلمه اسد است. این کلمه اسد را مجازا به این معنا، مجازش هم به این معنا، تصرف کرده زید را اسد می بیند. این که می گوید جائی اسد، رأیت اسدا، زید را اسد می بیند. این نکته مجازیتش در اینجا است.

بعد ایشان می فرماید دیگر حالا همه حرف ایشان را بخواهیم بخوانیم طول می کشد.

و الفوقیت معنا این که فوقیت یک معنایی است لو وجد فی الخارج حقیقتاً لکان من مقوله الاضافه؛ بعید است اضافه باشد، نمی دانم ایشان چطور اضافه گرفته؟ چون اضافه را آقایان معتقدند که وجود دارد، وجودش عین طرفین است. اما انتزاعی، وجود ندارد اصلاً. وجود رابط است. فوقیت نسبت به من چیزی در وسط نیست، وجودی در وسط نیست.

دیگر حالا من نمی فهمم مگر مراد از اضافه ایشان اضافه عرفی مراد باشد، و الا مقوله اضافه که نیست فوقیت. انتزاعیت که جزو مقولات نیست.

لکن قد اعتبر، و بله، و لکن، بله، و لکن قد اعتبر علم زید فوق علم عمر قال تعالی و فوق کل ذی علم علیم؛ بعد وارد مثالهای دیگر شده است.

منی دانم حالا من که چون واقعا نه شاگرد ایشان بودیم و نه از شاگردهای نزدیک ایشان شنیدیم. ظاهر این عبارت این است که مجازات را و اینجایی که تنزیل است یا اعتبار است ارجاعش بدهیم به یکی از مقولات؛ یا جوهر است یا آن نه تایی مقوله عرضی هستند. ظاهرش این طور است، ظاهر عبارت ایشان.

لکن این کرارا عرض شد ما در باب اعتبار چنین چیزی نمی خواهیم. مثلاً ممکن است ما اعتبار بکنیم یک امر اخلاقی را از واجبات شرعی. بگویم همچنان که نماز برای شما واجب است، این مثلاً رسیدگی به همسایه مثل نمازتان است. ببینید خود آن مطلبی که اصل

بود، خودش اعتبار قانونی بود، یک امر اعتباری بود، یکی دیگر را هم از او انتزاع بکند، اعتبار بکند. مشکل ندارد. من نمی دانم حالا ایشان مرادش، من چون نفهمیدم از باب جهل خودم عرض می کنم. نفهمیدیم مراد ایشان قدس الله سره چیست. می خواهد بگوید در اعتبار باید آن چیزی که از آن اعتبار شده دارای یک معنای حقیقی باشد، یا جوهر باشد یا عرض باشد، یکی از اقسام عرض باشد. من نمی دانم حالا نفهمیدیم.

علی ای حال در باب اعتبار اگر مراد ایشان این است، در باب اعتبار این نمی خواهد. اولاً انتزاع، این مسئله فوقیت جزو اعراض نیست، از مقوله اضافه نیست و وجودی اصلاً ندارد. وجود رابط است، رابطی نیست به قول آقایان. علی ای حال آن که الان من از عبارت ایشان فهمیدم که نفهمیدیم.

بعد ایشان می فرماید حالا بعد از این مقدمات، فكذا الملك لو وجد في الخارج لكان جده او إضافة مثلاً؛ یا از مقوله جده است یا اضافه. ظاهراً نظر مبارک ایشان این است که در امور اعتباری باید آن چیزی که ازش اعتبار شده آن اصیل باشد؛ یعنی وجودی باشد که تأصل دارد در خارج. یا جوهر باشد یا یکی از اقسام مقولات عرضیه باشد. ظاهراً این طور است عبارت ایشان. یک واقعی می خواهد. ولیکن این طور نیست. نه. حالا فوقیت مثلاً فرض کنید خودش یک امر انتزاعی است. ما از فوقیت انتزاع می کنیم، می گوئیم آقا مثلاً سایه پدر بر سر شما، فوق سر شما. با اینکه از آن اعتبار می کنیم با اینکه آن خودش هم وجود حقیقی ندارد.

و كذا و لكان جده و إضافة مثلاً ولكنه لم يوجد بذلك النحو من الوجود بل وجد بنحو الآخر عند الاعتبار متعاملين ملكا مالكا شرعا او عرفا؛

س: استاد وقتی در اضافه، اضافه را رابطه بین دو شیء می گیرند

ج: این معنای عرفی است، نه آن نسبت متکرر باید، یعنی آنها می خواهند بگویند وقتی یک کسی از یک کسی به دنیا آمده، یک حقیقی در اینجا هست، یک وجودی هست. خب بین فوقیت و من که چنین چیزی نیست. لکن آن چیزی که در اینجا هست، قوامش به

طرفین است. به اینها هست. اما وجودی را می خواهند تصور، بله، الان می دانید شما خب در مباحث جدید اصلا وجودی را فرض نمی کنند، بچه های خودش را پدر ... مثل فوقیت می دانند.

علی ای حال انتزاع صرف می دانند، چیزی ما بینهما نیست، وجودی نیست. هیئت به اصطلاح تقمس و مقمس را اینها هیئت خاصی نمی دانند این مطالبی که فرمودند اینها الان ارزش علمی ندارد.

به هر حال حالا من وارد این بحثها نمی شوم. فعلا وارد این بحث نمی شویم؛ چون اینها از بحث خارج می کند. پس ایشان اولایک تصویری کردند که اعتبار باید بخورد به یک چیزی که اگر وجود داشته باشد، یا وجودش جوهر باشد یا عرض باشد. عرض کردیم این اصلا ثابت نیست، این مطلب اول ایشان.

دو، ایشان می گوید کذا الملك معنا لو وجد فی الخارج لکان جدء او اضافه، این معنا هم روشن نیست. این که بخواهیم دنبال این بگردیم.

لکنه لم یوجد بذلک النحو بوجود خارجی اش، بل وجد بنحو الاخر عند اعتبار متعاملین مالکا شرعا او عرفا والعین مملوکه شرعا و عرفا، و هذا نحو اخر من الوجود؛ می گوید اعتبار ملک را از متعاملین، از قراردادی که بستند اعتبار می کنند. این هم نفهمیدیم.

سابقا ایشان فرمودند انتزاع می کنیم از عقد و ایقاع. آنجا هم گفتیم نفهمیدیم. اینجا ایشان می فرماید اعتبار می کنیم از متعاملین. عرض کردم ملکیت احتیاج به متعاملین ندارد، احتیاج به، بدون متعاملین هم ملک، رفته ماهی گرفته می گوید آقا مال توست. این متعاملین نمی خواهد. فرض کنید مثلا خمیری داشته در خانه خودش تبدیل به سرکه شده، می گوئیم حق اختصاص دارد. اینجا هم متعاملین...

علی ای حال من یک مقدار عبارت ایشان را در اینجا متعرض شدیم. و دیگر همه اش را نمی خوانیم چون خیلی طولانی است. بعد ایشان تقریبا شاید نزدیک دو صفحه وارد این بحث شدند. بعد ایشان بحثی را که باز مطرح فرمودند، یک بحث دیگر، ثم ان الملك الشرعی و العرفی حیث کان اعتباریا بالمعنی المذكور فهل هو اعتبار للجدء او اعتبار للاضافه؛ او اعتبار جدء ذات اضافه؛ آیا جدء است، اینجا کیف را ایشان ذکر نکردند. خدا رحم کرد کیف را فرمودند. اعتبار و...

بعد می خواهند بگویند این اعتبار را از کجا گرفتیم. بعد دیگر وارد می شوند. من عبارات ایشان را حالا دیگر چون امروز بخواهم بخوانم طول می کشد. اینجاها را هم مثلاً مرتبش کردیم چون عبارات ایشان به هم پاشیده است. مثلاً جده را یک گرفتیم، اعتبار اضافه را دو گرفتیم، اعتبار ذات اضافه سه، و برای هر کدامش گفتیم این عبارت ناظر به آنجاست. دیگر اگر بخواهم بگویم مثل تصحیح کتاب می ماند. از بحث فعلی ما خارج می شود. فقط می خواستم بگویم متأسفانه نمی دانم حالا چاپ جدید مراعات کرده یا نه، اگر اینها مرتب تر می شد بهتر در می آمد.

وارد این بحث نمی شویم. بحث دیگر باز وارد بحث هل الملك مفهومها هو الاحتوا او الاحاطه او السلطنه او الوجدان؛ ظاهرش چهار تاست اما سه تا حساب کردند. آنجا هم ما باز وارد بحثش نمی شویم که ربطی به ما نحن فیه ندارد. واصولاً بنا نبوده در این مقدار، بعد بحث دیگری مطرح کردند که یک مقدارش را سابقاً خواندیم. یک مقدارش هم بعد خواهد آمد.

بقی الکلام فی مراتب الملك من حیث متعلق، به متعلقش، آن وقت ایشان ملک را چهار تا گرفتند. ملک العین، ملک المنفعه و ملک الانتفاع. چهار تا گرفتند. آن وقت وارد این بحث شدند که آیا ملک است، این که ملک است

س: سه تا شد

ج: سه تا شد معذرت می خواهم

چون دیگران بیشتر هم گرفتند، حالا من ذهنم رفت به دیگران. ملک عین که واضح است. ملک منفعت هم اشکال کردند که این چون در آن واحد نمی شود. یملک، ینعدم، ملک و منعدم، موجود، منعدم، این طوری. یکی وجود پیدا می کند یکی منعدم می شود. یک مقدار هم وارد این بحث شدند که ما در سابق در کلمات مرحوم نائینی متعرض این بحث شدیم که ایشان دنبال این بحث رفتند در باب اجاره چیست، در باب عاریه چیست، که دیگر طبیعتاً نزدیک دو صفحه را ما متعرض نمی شویم.

آنچه که به درد بحث کار ما می خورد همان بخش اول کلام ایشان است که برای ملک معانی متعددی فرض کردند. و این مرحله اعتبار، ما فقط در این الان بحث می کنیم. بقیه بحثهای ایشان دیگر باشد برای وقت خودش.

اما مطلبی را که ایشان فرمودند، اولاً روشن شد ایشان هشت جور تصور ملک کردند. معنای ملک. سه جورش از مقوله به اصطلاح از مقولات بود، از امور حقیقی بود، لکن موجود فی ضمن الغیر. سه تایش هم جده بود که عرض کردیم معروف است، اضافه است که بعدها درست شده، کیف هم که خود ایشان آوردند، جای دیگر فعلاً من ندیدم که خیلی ضعیف است خواهی خواهی.

این سه صورت. توی انتزاع هم سه صورت، انتزاع را مطرح کردند. یکی انتزاع از قصد و معاطات، یکی انتزاع از احکام تکلیفی که دارد، انتزاع بشود از احکام. یکی هم انتزاع بشود از قدرت و سیطره‌ای که ما در خارج داریم. ایشان سه تا هم انتزاع فرض کردند. با آن سه تا شد شش تا. سه تا به اصطلاح مقوله، سه تا انتزاع. یکی هم اعتبارات ذهنی فرض کردند، یکی هم اعتباری فرض کردند. ملک امر اعتباری باشد.

این مجموعاً هشت تا احتمال و هشت نکته در باب ملک. چون عرض کردم ما اینها را یک مقداری اجمالاً سابقاً خواندیم. اولاً در مجموعه کتب اصحاب ما چیزهای دیگر هم ذکر شده که ایشان ذکر نکردند. یکی ملکیت حق تعالی، ملک سماوات و الارض، که گفتند این اصلاً از اینها نیست، هیچ کدام از اینها نیست، و عند الله خیلی مثلاً به نحو احاطه اشراقیه یا اضافه اشراقی یا الی آخره. این راجع به این قسمتی که نگفتم.

قسمت دیگری که باز در بعضی از عبارات هست، در اینجا نیست، اسمش را گذاشتند ملکیت ذاتی. یک چیزی را اسمش را گذاشتند ملکیت ذاتی. ملکیت ذاتی بنا شد به این باشد چیزی را که انسان بر آن مستقیماً سیطره دارد، سلطه دارد. مثل اینکه من سیطره دارم دستم را بالا می‌برم. قدرت دارم، ملک دارم دستم را بالا می‌برم، تکان می‌دهم. این هم ملک است. این را اسمش گذاشتند ملکیت ذاتی. چون این دیگر اصلاً به ذات شیء است و چیزی نیست که گفته شده باشد یا مثلاً انتزاع شده باشد. این دو تا از موارد ملک بود. که مرحوم آقای نائینی قدس الله، مرحوم آقای آشپز محمد حسین متعرض نشدند. هشت تای دیگر متعرض شدند، این دو تا را متعرض نشدند.

این راجع به اولش که چه چیزهایی را ایشان متعرض نشدند.

دوم اینکه آیا از این هشت تایی که ایشان گفته درست است مطلبش یا نه اصلاً؟ عرض کنم خدمت با سعادتنان که راجع به مقوله که اصلاً کلاً باطل است. در ملک مقوله نیست، وجود نیست. آن که هیچی، هر سه تا اول باطل.

راجع به انتزاع، انتزاع از متعاملین هم آن هم باطل است؛ چون ملک ربطی به تعامل ندارد. قرارداد بعد از ملک است. آدم مالک می شود بعد قرارداد. از قرارداد که انتزاع ملک نمی شود. آن هم احتمال اول باطل. احتمال دوم انتزاع از احکام تکلیفی بشود که نوشتند جماعه. راست است این هست. مرحوم شیخ انصاری هم قائل است. دیگر خیلی بنا نداریم ملا لغتی بشویم. اما تا آنجایی که من در ذهنم هست، آن بحثی که ما در آنجا در حکم تکلیفی و وضعی داشتیم، بحث سر انتزاع نبود. بحث سر تبعیت و استقلال بود. حالا شاید ایشان همان بحث را زاویه اش را عوض کرده است. دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟ این ظرافت کار است.

آنجا بحث این بود که ملک قابل جعل است. می گوید ملک الکتاب؛ چه جعل فردی چه جعل قانونی. ملک قابل جعل است. آیا ملک استقلالاً جعل می شود یا جعل ملک تبعی است؟ مثلاً می گوید يجوز لك التصرف، يجوز لك البيع، يجوز لك الهبة، يجوز لك اطلاق، از این يجوزها به تبع اینها حکم جعل می کند، حکم تکلیفی جعل می کند، به تبع حکم تکلیفی ملک جعل می شود. خود ملک استقلالاً جعل نمی شود.

این را من توضیحاتش را کراراً عرض کردم. اینها یک تصویری دارند که بعضی از امور اصلاً استقلالاً امکان جعل ندارند. نه اینکه مشکل، اینها تصورشان این است. مثلاً شرطیت، جزئیت، اگر گفت جعلت به اصطلاح السورة جزءاً للصلاة، این درست است، یعنی این ظاهرش این است، در واقع این نیست. چون جزئیت قابل جعل نیست. شرطیت قابل جعل نیست. اگر بخواهد جعل بشود به تبع دیگری است. اگر گفت صل مع الحمد، مع السورة، این می شود جعل.

س: جعل تحمیلی است در واقع؟

ج: جعل تحمیلی نیست. منشأ یعنی به تبع نکته دیگری جعل می شود.

س: جعل مستقل ندارد یعنی چه؟

ج: یعنی به آن نمی گوئیم جعلت سورة جزئا،

س: جعل نشده اصلا

ج: نه نمی شود، یعنی در مقابل جعل. اگر گفت جعلت سورة جزئا، یعنی امرت کردم به نمازی که ده جزء دارد، یکی سوره. مراد آن است. به تبع امری که تعلق به کل می خورد جزئی از جعل است. روشن شد؟ البته من این را توضیح دادم اخیرا گفتم، هی می گوئیم از بحث خارج نشویم.

ببینید در احکام وضعی خوب دقت کنید اینها ظرافت های کار است. در احکام وضعی که در کتب اهل سنت آمده، مخصوصا این کتب قرن پنجم و ششم به بعد که خیلی مفصل هستند، اصلا جزئیت را در احکام وضعی نیاوردند. اشتباه نشود. در کتابهای ما آمده است. همین کفایه و تقریرات آقای خویی. در اینها جزئیت جزء احکام وضعیه آمده است. این را خوب دقت کنید.

در کتابهای آنها دو تا آمده، شرطیت و مانعیت. سببیت، سببیت را بعدها آوردند بعضی هایشان. جزئیت اصلا در کتاب هایشان نیست. اینها نکته دارد، این طور مفتکی نیست حرفها. ما چون کلمه مان را انداختیم پایین برای خودمان یللی تللی می خوانیم توجه نمی کنیم. حالا من جزئیت را گفتم حواسم هست. چون در کتابهای ما جزئیت شده جزء احکام وضعی. در کتابهای آنها نیست اصلا جزئیت جزء احکام وضعی.

س: ۱۹:۴۵

ج: حرفش شبیه آقا ضیاء دیگر. مثلا آقا ضیاء جزئیت را می گوید عین کل است. امر متعلق به جزء عین کل است. اصلا هیچ فرق ندارد. امر نفسی همان امر نفسی به اصطلاح چیست، نفسی اصلی هم هست.

ایشان می گوید امری که به جزء خورده، عین امر کل است. اصلا جزء امر ندارد، جزئیت نداریم ما.

س: مستقل ندارد

ج: اصلا نه غیر مستقل هم ندارد.

س: یعنی انتزاع می شود اینجور؟

ج: نه انتزاع هم نیست. امر به کل منحل می شود به اجزاء. امر به اجزاء هم جمع می شود در کل. یک اصطلاحی دارند، این اصطلاح را پیش ما مجازی گرفتند. می گویند اجزاء متکثرند، کل واحد است. اگر امر به کل خورد بعد اجزاء بیان شد، آن امر وحدانی به کل منقسم می شود به حسب اجزاء. تجزیه می شود، به اصطلاح تحلیل به حسب اجزاء. اجزاء هم به حسب آن امر کل وحدت اعتبار می کند، وحدت می گیرند. اجزاء دارای وحدت می شوند، آن کل دارای به اصطلاح تکثر پیدا می کند.

اجزاء متکثره وحدت می گیرند به خاطر وحدت کل. آن کل هم تکثر می گیرد به عدد افراد. اجزاء. روشن شد؟ پس اگر گفت اقیم الصلاة ده تا جزء، اقیم الصلاة متکثر می شود؛ یعنی مثلاً اقرأ الحمد، این متکثر می شود. آن ده تا جزء متکثر هم امر واحد می گیرند یعنی صل. پس هر دو یک دخل و تصرف می شود. امر به کل، منقسم می شود به امر اجزاء، امر به اجزاء هم وحدت پیدا می کند از امر به کل.

حالا این بحث را هم ما چون سابقاً کرارا و مراراً مفصلاً در بحث، ما خود ما این را قبول نکردیم که امر به اجزاء عین امر به کل باشد. مشهور عده ای از علمای ما قائل هستند که امر به اصطلاح جزء، امر به کل، توش امر به جزء هست، لکن امر به جزء مقدمی است. اسمش را هم مقدمه داخلیه گذاشتند.

س: مقدمه داخلیه است

ج: مقدمه داخلیه

بعضی ها هم اسمش را گذاشتند امر غیری مثلاً. بعضی گفتند نه امرش نفسی است لکن ضمنی است. آقا ضیاء اصلاً هیچ فرق قائل نیست. می گوید امر به کل با جزء یکی است. همان، عین همان. ایشان از همه اینطرف اشد است. ما هم از این طرف اشدیم. ما می گوئیم اگر امر خورد به کل ربطی به اجزاء ندارد. مقام اعتبارات قانونی این طور نیست که منحل بشود، واقع...

س: اقم الصلاة امر به رکوع و سجده و اینها نیست؟

ج: نه به صلاة است.

س: خب صلاة چیزی غیر از آنها نیست

ج: نباشد.

چون ما در مقام الان امروز گفتیم دیگر، اعتبارات قانونی ثبوت و اثباتش یکی است. شما رفتید روی ثبوت باز.

س: محرکیت ندارد اجزاء یعنی؟

ج: نه، همان نکته ثبوت و اثبات.

وقتی در لسان دلیل آمد، و این اختصاص به آن ندارد. می گویم هی شما ما را از بحث خارج می کنید. توی اعتبارات شخصی هم همین طور است. اگر گفت این خانه را فروختم، این به این معنا نیست که این هر آجر این قدر، در آلومینیوم این قدر، شیشه این قدر، بله درست است خانه از اینها تشکیل شده، پول خانه هم روی اینها تقسیم می شود، اما اعتبار به یکی خورده، خانه فروختم. نگفت آجر دانه ای این قدر فروختم، سیم برق این قدر فروختم، مهتابی ها، درست است تقسیم می شود، این واقعیت هست، اما وجود واقعی تأثیر در مقام اعتبار ندارد.

در مقام اعتبار چه کار کرد؟ گفت بعثک البیت، بعثک البیت، بعثک البیت است دیگر. تقسیم نمی شود به حسب اجزاء بیت، مثلاً دویست تا بیع است این، مثلاً پانصد تا بیع است. بعثک الکتاب، به حسب اوراق و به اصطلاح جلد کتاب تقسیم بشود. هست، واقعیت تقسیم دارد، اما خوب دقت کنید، در وعاء اعتبار تقسیم نمی شود. اشتباه نشود.

س: یعنی توجه ندارد

ج: توجه هم داشته باشد.

از قبیل داعی است. خب معلوم است خانه‌ای که آجرش خوب باشد با خانه‌ای که آجرش بد باشد، سیم‌هایش محکم باشد، سیم‌های شل باشد، مهتابی داشته باشد، خب اینها فرق می‌کند، لکن اینها تماماً داعی هستند. اینها موجب خوب دقت کنید موجب تكثر انشاء نمی‌شود. این نکته را خوب دقت کنید. و لذا خيار تبعض صفقه علی خلاف القاعده است.

لذا اگر باع، مثلاً گفت این دو تا حیوان را فروختم، یکی مثلاً خوک بود، گرگ بود، یکی هم گوسفند بود. طبق قاعده باطل است. این که تبعض صفقه بگوید بگویم مثلاً در گوسفندش درست، در، اینها همه خلاف قواعد است. من این قواعد کلی را هی به شما می‌گویم. آن نکته فنی در باب اعتبارات، اعتبار به همان تعلق می‌گیرد که شما ابراز کردید. به واقع نگاه نکنید. واقع همین طور است. خانه مجموعه اینهاست، این واقع است، نمی‌شود انکار کرد. خانه ملحق می‌شود خارجاً به این، لکن انحلال خارجی معنایش انحلال اعتبار نیست. معنایش انحلال انشاء نیست. اگر گفت اقم الصلاة یعنی اقم الصلاة. معنایش این نیست اركع، اسجد، اقرأ الحمد، بله حمد جزو، دلیل دیگر می‌آید می‌گوید حمد جزو نماز است. بله قبول. توی نماز اینها باید باشد، آنها احکام وضعی است.

و لذا من فکر می‌کنم اصولیین اهل سنت امر به جزء و کل را یکی می‌دانستند. آقایان اصولیین ما هم توجه نکردند اصلاً.

س: ثمره عملی ندارد این بحث

ج: چرا دیگر اصلاً جزء امر ندارد، به هیچ نحوی امر ندارد.

س: نداشته باشد،

ج: خب اینها می‌گویند یکی از مقدمات بحث قاعده میسور هم همین است. که مثلاً اگر شما ده تا امر داشتی، یکی را معذور شدید، نه تای دیگرش را انجام بدهید.

یکی هم از دلیل‌های ما که قاعده میسور ثابت نیست همین است.

س: نیست

ج: نه ما قاعده میسور را قبول نداریم.

یکی از ادله ما هم که قاعده میسور ثابت نیست همین است. تکلیف خورده به ده تا. یکی معسور شد، چه دلیل هست که نه تا را انجام

بدهیم؟ این باید امر جدید بیاید.

س: پس این بحث ۲۵:۵۷ از کجا می آید؟

ج: امر به اجزاء از همان کل است.

بله، ببینید،

س: امر دارد دیگر

ج: امر ندارند نه، از باب اینکه این مجموع مأمور به است.

س: باید سرایت کند تا بتواند این

ج: نه نمی خواهد سرایت کند. سرایت باید دلیل بیاید. سرایت باید اعتبار بیاید. تا اعتبار نیامد امر وحدانی است.

س: خیلی خب از اعتبار می گیریم، نسبت ضمنی از اعتبار

ج: از کجا اعتبار می گیرید؟

س: این در مرکبات ارتباطی مرکبات استقلالی این جوری نیست

ج: فرقی نمی کند، مگر در لسان دلیل بیاید که دو تا تکلیف داریم. هم زید را اکرام کنیم و هم امر. استقلالی اش این طور باشد.

س: تعدد مطلوب باشد

ج: هان، نه هر کدام تکلیف داشته باشند.

اما اگر آمد تکلیفتان به صلاه، لذا طبق این قاعده اصلا قاعده میسور هم ثابت نیست. آن بحثها را نمی خواهد اصلا. شما تکلیف داشتید

به نماز، نماز ده جزو بود. یک جزئش معسور شد، شد نه جزء، بگویند شما تکلیف دارید به نه جزء. خب این اول کلام است.

اگر فرض کردیم آبگوشت مثلا در زبان فارسی خودمان، مجموعه‌ای است از آب و مثلا گوشت و مثلا سیب زمینی و فرض کنید نخود، حالا فرض کنید، گفت آبگوشت بخر یا آبگوشت بیاور، حالا فرض کنید مثلا نخودش میسور نشد، خب طبق قاعده باید بگوید آقا نشد، این اجزائی که شما گفتید نشد. امر جدید می‌خواهد.

بله به قرائن بفهمیم که اگر مثلا نخود نشد هنوز صدق آبگوشت می‌کند، اما اگر گوشت نبود دیگر صدق آبگوشت، اینکه بین اجزاء فرق بگذاریم آن به شواهد خارجی.

س: رکنی یا غیر رکنی

ج: هان مثلا رکنی غیر رکنی، آن شواهد خارجی است.

س: طبق مبنای شما وضوی جبیره‌ای نباید درست باشد.

ج: درست هم نیست و لذا. باید تیمم بکند، لکن چون مشهور شده لذا گفتیم احتیاطا وضو بگیرد. و الا باید تیمم بگیرد.

اصلا وضوی جبیره‌ای مشکل علمی دارد حالا نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم.

س: وقتی می‌گوید ده هزار تومان به او قرض دادیم، می‌تواند پنج هزار تومان ...

ج: البته آن را اگر گفتیم قائل شدیم چون روایت دارد. اگر روایت نباشد که طبق قاعده باطل است.

س: استاد وقتی می‌گوید ده هزار تومان قرض بده، این پنج هزار تومان دارد می‌تواند بدهد.

ج: دلیل می‌خواهد

س: همین مقدار لازم نیست؟

ج: دلیل می‌خواهد

س: یعنی یک ده هزار تومان به نحو

ج: البته در مسائل مالی یک ارتکاز عرفی هست. در مسائل مالی بالخصوص. وقتی می گوید قرضت را بده ده هزار تومان. آن وقت می گوید من پنج تومان دارم. این عرف می فهمد که تو باید ذمهات را فارغ کنی. آن مسائل مالی است. چون مسائل مالی در باب ذمه ثبوت دارد. خوب دقت کنید. تکلیف در باب ذمه صدور دارد. این هم از ابداعات بنده.

شما در مسائل مالی در ذمه تان ثبوت است، ثبوت در ذمه، اما اگر نماز آمد در ذمه شما، مراد از نماز مثل مال نیست. مراد صدور نماز از شما است. اگر در ذمه شما آمده به معنای صدور نماز است. پس بنابراین اگر بنا شد که صدور باشد، صدور ده جزو بود، حالا شد نه جزء. آن صدور نه جزء دلیل می خواهد. چون صدوری که آمد ده جزو بود. حالا دلیل خارجی آمد که رکن داریم، غیر رکن داریم، فریضه داریم، سنت داریم، درجه یک، اینها بحثهای دیگری است، از بحث خارج است. خوب دقت کنید. اینها ضوابط خیلی مهمی است. اینها خیلی در اصول تأثیر دارد، اینها کل اصول همین است. تأثیرگذار است.

لذا این حالا ما هم از بحث یک مقداری خارج شدیم. پس این مطلب را برگردیم به مطلب خودمان. این مطلبی که مرحوم آقای آشیخ محمد حسین تعبیر به انتزاع کرده، خوب دقت کنید، آن که در کتب اصول متعارف است، تبع و استقلال است نه انتزاع و اصالت. حالا ایشان می گوید مراد از تبعیت انتزاع است. خیلی خب حالا دعوا نمی کنیم، مختصر الفاظ با هم...

آن بحثی که در اصول است، خوب دقت کنید، آن بحثی که ما در رسائل مرحوم شیخ دارد و ما هم در بحث خارج مفصل عرض کردیم، بحث سر این است که آیا احکام وضعیه قابل جعل استقلالی هستند یا به تبع احکام تکلیفی قرار داده می شود.

بعضی هم البته تعبیر به انتزاع کردند. آنها می گویند جعل می شود، جعلش به تبع است. مثلاً اگر گفت که جزئیت قابل جعل نیست. اگر گفت نماز با سوره بخوان، از آن به تبع آن می شود واجب. این جزئیت به تبع آن قرار داده می شود. حالا ممکن است بعضی می گویند آقا این جزئیت انتزاع شد. حالا خیلی خب، می گویم خیلی آن بحثش تبعیت و استقلالی است. خیلی خب.

عرض کنم که این مطلبی که ایشان فرمودند این مطلب که انتزاع باشد از مجموعه احکام، این حرف بدی نیست این مطلب، لکن خب این مطلب در محل خودش ثابت شده که مرحوم آقای نائینی و آقای خویی و دیگران و کفایه، اینها همه با شیخ مخالفت کردند که ملکیت قابل جعل استقلالی است. لذا می گوید ملکتنک الکتاب. استقلالا می تواند جعل بکند. تبعی نیست، انتزاعی هم نیست.

پس این معنای اولی که ایشان فرمود قابل تصور نیست. معنای دوم هم خلاف تحقیق است در باب انتزاع. معنای سوم که از سیطره این انتزاع شده باشد، این معنای ایشان درست است. این معنای سوم ایشان از این شش تایی که آوردیم، سه تا مال مقوله، سه تا مال انتزاع، همین ششمی درست است. بقیه اش نه. مال مقوله که اصلا فی نفسه درست نیست. آن یکی چهارمی هم که مال اول انتزاع بود، آن هم به نظر ما روشن نیست کاملا خیلی مبهم است و مبنای مرحوم شیخ هم که قبول نشد. این ششمی معقول است. این را من یک توضیح مختصر بگویم.

مراد این که اگر حالا به تعبیر ایشان انتزاع، مراد از انتزاع یعنی از سیطره ای که انسان دارد بر یک شیئی، می تواند مانعیت افراد درست بکند، از آن انتزاع ملک می کنند، سلطنت می کنند. خوب دقت کنید من چه گفتم، مراد من چیست. لازم نیست واقعا ملکش باشد. فرض کنید این کتاب غصبی است. حالا اما دست من است، جلوی خودم گذاشتم که مانع افراد، این سیطره، مراد این سیطره است. این مثل فوقیت سقف، چطور شما فوقیت سقف را انتزاع می کنید؟ مراد از اینکه انتزاع می شود از سیطره نه اینکه ملک باشد. ممکن است انسان خودش ملک داشته باشد، بر آن سیطره نداشته باشد. ملک اعتباری. ممکن است ملکش نباشد، بر آن سیطره... این سیطره خودش یک نحوه ملک است. خود این سیطره

س: بعد اینکه مال مردم است که در آن واحد اجتماع به مالک و ملک مال واحد که نمی شود

ج: نه بعد که آمدند ملک درست کردند، از سیطره درست کردند.

آن وقت آمدند گفتند اگر دیگری مال دیگری باشد، ولو در اختیار توست، این ملک تو نیست، این تو در واقع سیطره نداری

س: منشأ انتزاع

ج: منشأ انتزاعش این بود.

س: سیطره؟

ج: سیطره انسان بر یک شیء. همین که من قدرت دارم عینک را دست خودم بگیرم، حالا می خواهد مال من باشد یا نباشد. این سیطره مراد ملک مساوق، این خودش یک امر واقعی، یک امری است که منشأ انتزاعش وجود خارجی دارد.

س: فرمودید من وجه است سیطره و ملک، درست است؟

ج: بله اصلاً ربطی به آن ندارد. بله عموم و خصوص به قول شما در مصداق

روشن شد؟ پس این معنا درست است.

بعد اعتبارات ذهنی، معنای هفتم، اعتبارات ذهنی که اصلاً حرف عجیب و غریبی است. سر در نیاوردیم چون اصلاً جنس و فصل را در ملک به چه معنا، من که اصلاً سر در نیاوردم جای جنس و فصل نیست اصلاً، صحبت ملک، چرا جنس و فصل ایشان مطرح فرمودند نمی دانم. حالا شاید کلمه اعتبار توش بوده، آن که هیچی، معنای هفتم که اصلاً خیلی عجیب و غریب است.

معنای هشتم که ایشان فرمودند، آن معنای امر اعتباری، این هم درست است.

پس از هشت تا معنایی که ایشان فرمودند دو تایش قابل تصور است. بقیه اش یا فی نفسه اصلاً قابل تصور نیست، مثل اعتبارات ذهنی، و یا اصلاً کلاً احتمالش وارد نیست مثل مقولات. این دو تا. بعد تحلیلی که ایشان عمده این قسمت است. ببینید در باب اعتباریات چون وجود حقیقی نیستند، شما تنزیل کردید، ابداع کردید، آن نکته اعتبار باید روشن بشود. این قاعده کلی.

وقتی گفتید چنین چیزی اعتباری است، زوجیت اعتباری است، ملکیت اعتباری است، این باید بگویید از چه اعتبار کرده؟ از ظاهر عبارت مرحوم آشیخ محمد حسین اعتبار باید برگردد به یک معنایی که یا جوهر باشد یا مقولات مثلاً عرضیه باشد. این هم ثابت نیست. این حرفی هم که ایشان گفته ثابت نیست.

.....
بله، اعتبار باید یک منشأی داشته باشد. عرض کردیم آنچه که ممکن است، این دیگر ما اضافه کردیم به غیر از راهی که ایشان آقای خویی و دیگران رفتند، نائینی هم این راه را رفتند. گفتیم این اعتبار ممکن است از ملکیت حق باشد، له ملک السماوات والارض، چنانکه خداوند له ملک، من برای خودم اعتبار کردم، اما اگر انسان از راه ملک السماوات و الارض باشد، باید به ادعاهای فرعون بخورد، بگوید انا ربکم الاعلی، اگر بناست تنزیل آن، و هذه انهار تجري من تحته، الیس ملک مثل، این اگر بنا بشود که آن باشد و ملک السماوات والارض، باید منتهی بشود به انا ربکم الاعلی، نه اینکه من مالک کتاب هستم. این را نمی شود از آن انتزاع کرد، اعتبار کرد. این خیلی دور است. اگر بخواهد اعتبار بکند دعوی الهیت و ربوبیت بکند نه دعوی به اصطلاح مالکیت. آن که اصلا خیلی بعید است.

دو، آیا از این قدرتی که من اسمش را ملک حقیقی دستم را بالا می برم، از این تنزیلش کردیم ملکیت من به کتاب. دقت کنید. چطور من سیطره دارم دستم، این ملک حقیقی است. از این تنزیل کنیم ملکیت بر کتاب. این را از آن بگیریم. این را از آن گرفتیم. این هم احتمالش وارد است لکن عرض کردیم یک قاعده کلی، ما هی قواعد کلی، اعتبار چون واقعیت ندارد، اگر واقعیت داشت در لوح محفوظ در واقعش محفوظ بود، دست ما نیست که کم و زیادش بکنیم. اعتبار طبیعتش این طوری است، قابل کم و زیاد است. چون اعتبار واقعیت ندارد و ما باید به آن وجود بدهیم، خوب دقت کنید، اگر شک کردید چه مقدار وجود شده، همیشه باید بگردیم به حداقل. این قاعده کلی؛ چون خودش واقعیت ندارد. مثلا در باب اعتبار آمدم گفتیم یک رابطه ای بین لفظ و معنا هست. این رابطه را اعتباری قرار دادیم چون چند تا قول بود، دیدید دیروز که غریضی باشد و فلان...

اگر رابطه بین لفظ و معنا اعتباری باشد، یعنی ما درست کردیم. آیا این رابطه به نحو هویت اعتباریه است؟ یعنی این لفظ عین معناست، هویت یعنی همانی. در فارسی می گوئیم همانی در عربی هویت. مرحوم آقای بجنوردی در منتهی الاصول در این کتاب ۳۷:۰۱ آقای سیستانی هم این طور آمده است، ایشان هم قائل به هویت اعتباری هستند. یعنی لفظ عین وجود معناست.

آیا هویت اعتباری است؟ ممکن، احتمال دارد مشکل ندارد، اعتبار است دیگر. آیا تخصیص لفظ بالمعناست؟ این هم ممکن. آیا از قبیل جعل علامات است؟ مثل علاماتی که در جاده‌ها قرار می‌دهند؟ این ممکن. باب اعتبار واسع است. یا از باب همانی که در کفایه آمده، اختصاص اللفظ بالمعنا. من عرض کردم فرق بین تخصیص و اختصاص، اختصاص می‌گوید رابطه‌ای پیدا شد، این اضعف درجات است. در تفسیر بین لفظ و معنا رابطه بین لفظ و معنا، ما این را مفصلاً گفتیم کسانی که قائل به رابطه اعتباری هستند، اعلایش هویت اعتباریه است، اضعفش اختصاص است.

آن وقت طبق قاعده، اگر ما باشیم و طبق قاعده اولیه چون اعتبار است واقعیت ندارد، می‌رویم از اضعف شروع می‌کنیم. یعنی آن مقداری که ثابت می‌شود همیشه اضعف است. آن درجات بالا باید ثابت بشود اعتبار کردیم. امکان دارد، نمی‌خواهم بگویم... دقت بکنید، باید اگر ما استظهار کردیم که استظهار کردیم. استظهار هم نکردیم قاعده‌اش این طور است. این را خوب دقت کنید. در امور اعتباری همیشه از اضعف شروع می‌شود.

س: از اصل عدم حدوث یعنی استفاده می‌کنید؟

ج: نه، چون، این اصول و مصول و متیقن نه، چون واقعیت ندارد، من دارم ایجاد می‌کنم. آن مقدار مسلمش را حساب می‌کنیم. مثلاً من بگویم تملک من، خوب دقت کنید، تملک من برای کتاب مثل اینکه من دستم را می‌بندم و باز می‌کنم. خب این خیلی درجه بالاست. لازم نیست این تملک به آن درجه از آن اعتبار بکند. مثلاً الان این شیء در اختیار من است، می‌خواهم بردارم اینجا بگذارم. بیایم تملک را از این اعتبار بکنیم. یعنی از این امر انتزاعی اعتبار بکنیم. این اضعف از آن است. مثلاً الله ملک السماوات، این درجه بالای ملک است. داعی نداریم از این درجه بالای ملک انتزاع بکنیم. من که این کتاب را الان می‌گویم این کتاب ملک من است، آن کتاب ملک من نیست، این را اعتبار بکنیم از این امر انتزاعی. یعنی این که این تسبیح در اختیار من است. ببینید. مثل فوقیت، در فوقیت چیزی وجود ندارد. انتزاع کردیم.

آن که به ذهن ما سابقا هم عرض کردیم دیگر امروز تکرار کردیم، چون کلمات آشیخ محمد حسین را خواندیم؛ این راهی که ایشان رفتند که سر در نیاوردیم از راه ایشان. لو وجد خارجا مقوله باشد و اینها. به ذهن ما می آید که ملکیت اعتباری است، خوب دقت کنید، اعتبار هم کرده از آن سیطره ای که ما به اشیاء خارجی داریم. نه دست خودمان. و نه ملکیت حق سبحانه و تعالی. نه این چه جور سیطره ای دارم؟ این را مثل این اعتبار کرده گفته این ملک شماسست. یعنی همچنان که سیطره بر این تسبیح دارید، سیطره بر کتاب دارید. حالا این کتاب اینجاست سیطره بر آن دارید، این کتاب در تهران است، سیطره دارید، این کتاب در مکه است، سیطره دارید، این کتاب ملک شماسست. این سیطره ای که دارید شما به شیء واقعی و انتزاع می شود از آن ملک، ملک انتزاعی، که معنای سوم انتزاع مرحوم آشیخ محمد حسین بود تقریبا، حالا دقیقا این طور نبود، تقریبا معنای سوم اعتبار از آن شده است.

س: یعنی از یک امر انتزاعی اعتبار

ج: اعتبار کرده

چطور شما سیطره دارید این تسبیح را این طرف می گذارید. شما سیطره دارید به این کتاب. این کتاب الان ملک شماسست، یعنی به این معنا، حالا این کتاب ممکن است قم باشد، ممکن است تهران باشد، ممکن است عراق باشد، ممکن است مکه باشد، ملک شماسست. این را به آن تنزیل کرده، تنزیل را از آنجا گرفته است.

آن سیطره انتزاعی که شما نسبت به اشیاء دارید، از آن سیطره انتزاعی اعتبار کرده ملک را. ملک را در واقع از آن گرفته، از آن ملک انتزاعی گرفته.

س: قدرت در تصرف است

ج: هان قدرت در تصرف.

البته این هست، آن مطلبی که مرحوم شیخ گفته درست است. چون انتزاع است، مقدار آثارش فرق می کند. ممکن است در یک اعتبار پنجاه تا اثر باشد، در یک اعتبار بیست تا اثر باشد، در یک اعتبار کمتر یا زیاده تر باشد. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین